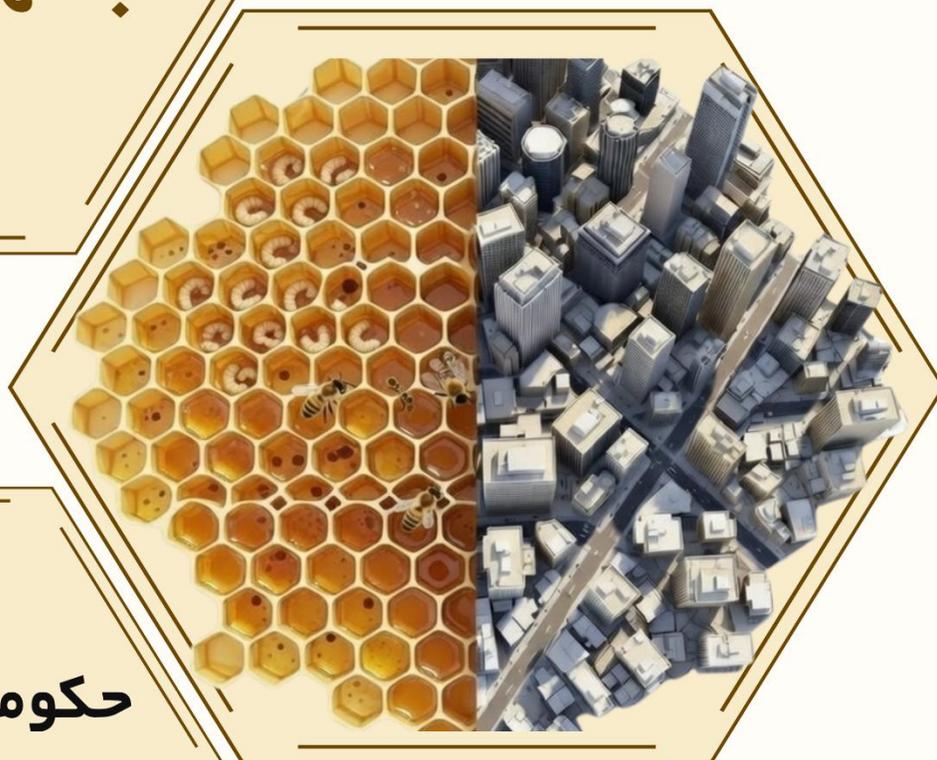


مدلی
ارگانیک و بومی
شده برای ایران

جمهوری تمدنی ایران



سیستم
حکومتی چندمرکزی

مبثنی بر تکامل
تمدن

تدوین
و معماری:

محمد
فرقانی

«جمهوری تمدنی ایران»

چارچوب پیشنهادی حکمرانی جمهوری تمدنی ایران

طراح: محمد فرقانی

این سند، صرفاً یک «طرح حکومتی برای ایران» نیست؛ بلکه یک چارچوب معماری حکمرانی چندمرکزی است. این مدل می‌کوشد نقاط قوت سیستم‌های رایج (پادشاهی، جمهوری، فدرال و متمرکز) را حفظ و ضعف‌های ساختاری آن‌ها را تا حد امکان خنثی کند.

در این معماری، تمدن به‌عنوان یک سیستم زنده و چندلایه دیده می‌شود که بقای آن به سه اصل وابسته است: تقسیم واقعی قدرت، برنامه‌ریزی بلندمدت قابل‌سنجش، و ساختارهایی که آگاهی جمعی را جایگزین سرکوب می‌کنند. هدف این متن ارائه یک معماری اجرایی برای مدیریت هم‌زمان پنج ابربحران ایران است:

- **آنتروپی و اتلاف انرژی ملی:** جلوگیری از هدررفت منابع بوروکراتیک و انسانی.
- **ترومای اجتماعی:** مدیریت وضعیت برانگیختگی مزمن و خشم جامعه.
- **خلاً ایدئولوژیک:** پیشگیری از سقوط در تله پوپولیسم و افراط‌گرایی.
- **تله دموکراسی صندوق‌محور:** جلوگیری از تسخیر سیاست توسط الیگارشی و پول.
- **شکاف مرکز-پیرامون:** رفع تبعیض‌های جغرافیایی و قومی.

در ادامه، ابتدا مشکلات موجود در ایران صورت‌بندی می‌شوند، سپس اجزای اصلی این معماری (اساسنامه تمدنی، برنامه ۱۰۰ ساله، قانون اساسی، ساختار دو سطحی حکمرانی، اپلیکیشن ملی، مجلس‌ها و قوه قضاییه مستقل) معرفی می‌گردند، و در انتها، پشتوانه‌های علمی و داده‌ای این چارچوب مرور می‌شود.

بخش اول:

چرا ایران به یک «سیستم نوین» نیاز دارد؟

(۱) جامعه پس از خشونت سنگین: ریسک انفجار عصبی - اجتماعی

ایران بعد از سال‌ها فشار و سرکوب، وارد مرحله‌ای شده که بخش بزرگی از مردم از نظر روانی و اجتماعی در وضعیت «برانگیختگی مزمن» هستند: خشم، بی‌اعتمادی، سوگ‌های حل‌نشده، و آمادگی بالا برای واکنش‌های تند.

اگر حکومت جدید این واقعیت را نادیده بگیرد و با ابزارهای درست مدیریت نکند، احتمال موج‌های بی‌ثباتی، خشونت خیابانی، انتقام‌جویی‌های پراکنده، و فرسایش سرمایه اجتماعی بالا می‌رود. پس ما به سیستمی نیاز داریم که «کانون‌های فشار» را توزیع کند نه اینکه همه فشار را روی یک مرکز و یک دولت متمرکز بریزد؛ یعنی تصمیم‌گیری و حل مسئله تا حد ممکن در سطح استان‌ها انجام شود و مرکز فقط نقش هماهنگ‌کننده و نگهبان قانون و حقوق را داشته باشد.

(۲) مسئله ایدئولوژی: خلأ معنایی پس از یک تجربه تمامیت‌خواه

جامعه‌ای که سال‌ها زیر یک ایدئولوژی سخت‌گیرانه و سرکوب‌گر بوده، اگر بعد از گذار با «خلأ معنایی و هویتی» رها شود، مستعد جایگزین‌های افراطی می‌شود: فرقه‌گرایی، انتقام‌محوری، پوپولیسم نجات‌بخش. بنابراین حکومت بعدی باید یک «چارچوب ارزشی حداقلی و مشترک» ارائه کند که قابل‌اجماع باشد: کرامت انسانی، آزادی، برابری، و حقوق بشر؛ نه یک ایدئولوژی جدید برای کنترل مردم، بلکه اصولی برای محدود کردن قدرت و غیرقابل نقض توسط اکثریت.

در بخش پیشنهاد، مکانیزم جایگزینی خلأ ایدئولوژی را دقیق تعریف می‌کنیم.

(۳) عقب‌ماندگی از جهان: نیاز به جهت و برنامه قابل اندازه‌گیری

کشور ما به دلیل مدیریت فاجعه ۵۰ سال اخیر از توسعه جهانی بسیار عقب افتاده است. به نحوی که حتی اگر بحران سیاسی تمام شود، با سیستم‌های موجود (حتی بهترین نمونه‌های جهانی) بدون برنامه‌ریزی کشور خودبه‌خود به جهان پیشرفته نمی‌رسد. پس سیستم جدید باید «برنامه‌محور و هدف‌دار» باشد: برنامه ملی چندساله با شاخص‌های روشن (تورم، اشتغال، آموزش، زیرساخت و...) و ایجاد سازوکاری برای تضمین تداوم سیاست‌های کلان، به‌گونه‌ای که تغییر دولت‌ها منجر به گسست در ریل پیشرفت نشود.

برای اینکه این حرف شعار نشود، باید در متن صریح اضافه شود: برنامه با شاخص‌های کلیدی قابل اندازه‌گیری

(KPI) و گزارش عمومی پایش می‌شود و هر دولت موظف است گزارش دهد چه قدر از شاخص‌های مصوب را جلو برده است.

۴) شکاف مرکز-پیرامون و مسئله اقوام: هم «حس اختیار» هم «حس تعلق»

بحث خودگردانی/تمرکززدایی در ایران از این تغذیه می‌کند که بخش‌هایی از کشور احساس می‌کنند دیده نمی‌شوند، سهم عادلانه ندارند کرامت فرهنگی‌شان مورد احترام واقع نشده است. اگر حکومت جدید فقط شعار «وحدت» بدهد اما اختیار محلی، عدالت بودجه‌ای، و کرامت فرهنگی ایجاد نکند، میل جدایی‌طلبی یا حداقل بی‌اعتمادی پایدار تقویت می‌شود. راه حل سیستمیک این است: استان‌ها اختیار واقعی برای اداره محلی داشته باشند (در چهارچوب قانون اساسی پایه و حقوق برابر شهروندی)، و همزمان پروژه «پیشرفت سریع» در کل کشور اجرا شود تا انگیزه‌های جدایی‌خواهانه از نظر اقتصادی/آینده‌محور هم بی‌معنا شود.

بخش دوم:

دو خط قرمز و یک جهت تمدن در سیستم جدید

سیستم جدید باید بتواند دو بیماری تاریخی را از ریشه مهار کند و نگذارد دوباره به شکل نهادینه بازتولید شوند: (۱) تجمیع قدرت، (۲) بی‌برنامگی.

۱) ناممکن کردن تجمیع قدرت

به جای تکیه بر ویژگی‌های فردی حاکمان، باید ساختاری طراحی کرد که حتی در صورت غلبه تمایلات استبدادی در مسئولان، امکان تجمیع قدرت سلب شود؛ یعنی تقسیم اختیار بین استان‌ها، شفافیت، نظارت عمومی، و مشارکت شهروندی نهادمند. در این مورد وجود یک نهاد مستقل داوری و نگهبانی از قانون اساسی (دادگاه/دیوان قانون اساسی یا هر نامی که بعدها مجلس مؤسسان تعیین کند) ضروری است که هم تعارض مرکز-استان را حل کند، هم جلوی خروج هر سطح از چارچوب حقوق بشر و برابری شهروندی را بگیرد. اصل حاکمیت قانون: در این سیستم هیچ کس بالاتر از قانون نیست؛ از بالاترین مقام تا پایین‌ترین مقام، همه در برابر قانون و مسئولیت‌های خود پاسخگو هستند.

۲) ناممکن کردن بی‌برنامگی و بی‌هدف بودن

فقدان برنامه‌محوری در حاکمیت پس از گذار، به معنای باز تولید بحران‌های پیشین است؛ بنابراین باید از روز اول «ریل برنامه» تعریف شود: اهداف کمی، زمان‌بندی، و پاسخگویی. هر دولت و هر استان موظف است با شاخص‌های کلیدی قابل اندازه‌گیری (KPI) گزارش دوره‌ای عمومی بدهد؛ KPI ها و روش اندازه‌گیری آن‌ها توسط تیم متخصص و با تصویب مجلس تعیین می‌شود و گزارش‌ها باید قابلیت راستی‌آزمایی توسط نهادهای پایش/حسابرسی مستقل را داشته باشند. هدف و جهت تمدن در اساسنامه ملی تعریف می‌شود و برنامه ۱۰۰ ساله ابزار حفظ مسیر و جلوگیری از انحراف است.

۳) بازده تمدنی (کلید اول موفقیت)

یک تمدن ۹۰ میلیونی مانند یک سیستم کلان و چندلایه است که ورودی‌های آن شامل زمان، استعداد و منابع است؛ چنانچه به دلیل بوروکراسی و تمرکزگرایی، بخشی از انرژی آن اتلاف شود، این اتلاف منابع از کل تولید ناخالص بسیاری از کشورها فراتر خواهد رفت. اینجا «بازده تمدنی» یعنی برنامه ریزی برای آرایه یک هدف تمدنی که بتوان بر مبنای آن نسبت ورودی‌های جامعه (زمان، استعداد، سرمایه، منابع طبیعی و انسانی) به خروجی‌های قابل لمس (ثروت، رفاه، دانش، نظم، امید، نوآوری) را برآورد و مشخص کرد و برنامه صد ساله را به گونه ای ریخت که این بازده به بالاترین حد خود برسد. این بازده صرفاً در جهت تولید ثروت نیست بلکه یک اصطلاح کلی برای پیشرفت در مسیر هدف تمدن بدون از دست دادن منابع انسانی و طبیعی است. جمهوری استانی با نزدیک کردن تصمیم به مسئله، با دادن اختیار واقعی به استان‌ها، و با کاهش تصدی‌گری مرکز در امور اجرایی، بازده تمدنی از طریق بهینه‌سازی فرایندها جهش یابد.

بخش سوم:

سازوکارهای کلان شکل‌گیری و کارکرد نظام‌های سیاسی—و تله‌های رایج

برای رسیدن به یک سیستم یکپارچه و کارآمد، ابتدا باید با نگاهی کل‌نگر نقاط قوت و ضعف نظام‌های موجود را بررسی کرد. در اینجا چند الگوی اصلی مورد تحلیل قرار می‌گیرند.

۱) پادشاهی/سلطنت (به هر شکل)

مزیت اصلی: داشتن یک نماد ثابت و ایجاد وحدت نمادین که می‌تواند حس تداوم و ثبات روانی—سیاسی بدهد.

ایراد ساختاری اساسی: جانشینی موروثی یعنی کیفیت نماد و سقف حکمرانی قابل پیش‌بینی و کنترل نیست، و این ریسک می‌تواند به کاهش کیفیت حکمرانی در دوره‌های بعدی منجر شود.

۲) جمهوری (به هر شکل)

مزیت اصلی: مشارکت و انتخاب همگانی، امکان پاسخگویی و تغییر مسیر وقتی حکومت بد عمل می‌کند. ایراد ساختاری اساسی: اگر «برنامه بلندمدت» و سازوکار تثبیت سیاست‌های کلان وجود نداشته باشد، کشور با چرخه‌های انتخاباتی دچار گسست سیاستی و رفت‌وبرگشت‌های پرهزینه می‌شود؛ برنامه‌های بلندمدت می‌توانند با تغییر رئیس‌دولت دچار انحراف یا فراموشی سلیقه‌ای شوند.

۳) حکومت‌های متمرکز

مزیت اصلی: هماهنگی ظاهری، فرماندهی یکپارچه، و سرعت تصمیم‌گیری در کوتاه‌مدت (وقتی سیستم سالم باشد).

ایراد ساختاری اساسی: تمرکز، امکان تجمیع قدرت و در نتیجه دیکتاتوری را بالا می‌برد حتی اگر نیت اولیه خوب باشد چون ابزارهای اداره و امنیت و اقتصاد در یک نقطه جمع می‌شوند.

۴) فدرال

مزیت اصلی: توزیع قدرت و جلوگیری از تمرکز بیمار پایتخت، همراه با افزایش اختیار محلی در اداره امور داخلی. ایراد ساختاری اساسی: اگر قفل‌های حقوقی و اعتمادسازی سیاسی از ابتدا طراحی نشوند، این ساختار در برخی شرایط می‌تواند به سکوی مطالبات جدایی‌طلبانه تبدیل شود.

۵) ایرادهای دموکراسی به‌عنوان رایج‌ترین روش انتخاب

مزیت اصلی: ایجاد مشروعیت از طریق مشارکت عمومی و فراهم کردن مسیر تغییر مسالمت‌آمیز قدرت.

ایراد ساختاری اساسی: چنانچه دموکراسی صرفاً به «مناسک صندوق رأی» تقلیل یابد، در غیاب زیرساخت‌های شفافیت، مستعد انحراف به سمت الیگارش‌ی و تسخیر قدرت توسط شبکه‌های ثروت خواهد بود؛ این تمایل ساختارهای بزرگ به تمرکز قدرت در دست اقلیت، در نظریه‌های کلاسیک هم با مفهوم «قانون آهنین الیگارش‌ی» توضیح داده شده است.

تسخیر مالی/تبلیغاتی: وقتی پیروزی در انتخابات وابسته به هزینه‌های سنگین تبلیغات باشد، نامزدها به شبکه‌های ثروت و رانت نزدیک می‌شوند و پس از پیروزی، تصمیم‌سازی می‌تواند به سمت بازپرداخت بدهی‌های سیاسی و اقتصادی منحرف شود.

بحران اطلاعات و مهندسی افکار عمومی: در نبود بستر شفاف و مستقیم برای معرفی رسمی، سنجش شایستگی، و راستی‌آزمایی ادعاها، رسانه‌ها و ابزارهای تبلیغاتی می‌توانند اراده‌ی انتخاب‌گران را به سمت تصویرسازی‌های

کاذب و جهت‌دار سوق دهند.

شکاف پاسخگویی: اگر سازوکارهای نظارت و پاسخگویی میان دوره‌ای ضعیف باشد، منتخب می‌تواند با شعار رأی بگیرد و مدت طولانی خلاف آن عمل کند، بدون امکان اصلاح به‌موقع.

نتیجه: صندوق رأی لازم است، اما کافی نیست؛ دموکراسی برای «واقعاً مردمی شدن» به زیرساخت شفافیت و مشارکت دائمی نیاز دارد—و یکی از ابزارهای کلیدی آن در مدل ما، همان پلتفرم/اپلیکیشن ملی معرفی رسمی، شفافیت مالی، دسترسی برابر به اطلاعات، و نظارت عمومی است.

بخش چهارم:

معماری کامل «جمهوری تمدنی ایران»

این بخش یک معماری سیستمی ارائه می‌دهد تا ضعف‌های ساختاری مدل‌های رایج را برطرف کند و هم‌زمان نقاط قوت آن‌ها را حفظ و تقویت کند.

برای رسیدن به این هدف، مدل جدیدی با نام «جمهوری تمدنی ایران» پیشنهاد می‌شود.

هدف این معماری، دستیابی به «ثبات کلان و تداوم تمدنی» است (که از ویژگی‌های مثبت نظام‌های

پادشاهی محسوب می‌شود)، بدون آنکه با ریسک‌های ناشی از جانشینی موروثی مواجه شویم.

هم‌زمان، می‌خواهیم «پاسخگویی، تغییرپذیری و انتخاب» را—که مزیت جمهوری است—حفظ کنیم، و خطر

جدایی‌پذیری را—که می‌تواند در برخی خوانش‌های فدرالیسم تشدید شود—با قفل‌های حقوقی و طراحی

ساختاری به حداقل برسانیم.

همچنین می‌خواهیم با طراحی ساختاری، جلوی دو بیماری تاریخی را بگیریم: تجمیع قدرت و بی‌برنامگی.

و در نهایت، چون تجربه بسیاری از نظام‌های موجود نشان می‌دهد «صندوق رأی به‌تنهایی کافی نیست»، تلاش

می‌کنیم دموکراسی را از تله‌ی پول، تبلیغات و مهندسی افکار عمومی نجات دهیم؛ یعنی رأی مردم از یک رخداد

تشریفاتی به یک نظارت و مشارکت واقعی و دائمی تبدیل شود.

اما چگونه می‌توان سیستمی را طراحی کرد که مزیت‌های منحصر به فرد این مدل‌ها را جمع کند، و در عین

حال اجازه ندهد ضعف‌های ساختاری آن‌ها دوباره وارد سیستم جدید شود؟

در ادامه، این معماری به‌صورت اجمالی و قابل‌فهم معرفی می‌شود.

(۱) ثبات تمدنی و جهت ملی، جایگزین ثبات نمادین پادشاهی (اساسنامه ملی)

برای کشوری مثل ایران، اولین قدم این است که مجموعه‌ای از بحران‌های هم‌زمان و ریشه‌ای را به رسمیت بشناسیم.

کشوری که ۵۰ سال با «تولید بحران» و «پوشاندن یک بحران با بحران دیگر» اداره شده، معمولاً با مشکلات معمولی روبه‌رو نیست؛ با مشکلات اساسی روبه‌روست که اگر به‌صورت هدفمند حل نشوند، هر اصلاح سیاسی را دوباره فرسوده می‌کنند.

این بحران‌ها فقط اقتصادی نیستند و چند محور اصلی دارند:

- بحران در منابع طبیعی و منابع پایه: آب، جنگل‌ها، خاک، معادن، نفت و...
- بحران در زیرساخت‌های اساسی کشور.
- بحران‌های زیست‌محیطی و ناترازی توسعه با ظرفیت سرزمین.
- بحران‌های شهرسازی و ضعف نظارت و استانداردهای اجرایی.
- بحران سرمایه اجتماعی و اخلاق عمومی: رشوه، پارتی‌بازی و کاهش اعتماد.

در چنین وضعی، صرف تغییر دولت یا کپی‌برداری از سیستم‌های موجود، ایران را به یک «دنباله‌رو دائماً عقب‌مانده» تبدیل می‌کند، نه یک همراه جدی یا یک پیشرو در مسیر توسعه. حتی در بسیاری از کشورهای پیشرفته هم «ریل تمدنی بلندمدت» که به‌صورت شفاف هدف، جهت و اولویت‌های ملی را برای چند دهه قفل کند و دولت‌ها را از نوسان‌های سلیقه‌ای دور نگه دارد، به‌سادگی و یک‌پارچگی مورد نیاز ما وجود ندارد.

پس ایران امروز برای عبور از چرخه‌های فرساینده، فقط به تغییر دولت یا تغییر ساختار اداری نیاز ندارد؛ به یک «هدف تمدنی زمان‌دار» نیاز دارد که هم انسجام ملی بسازد و هم بتواند منابع انسانی و طبیعی را در یک مسیر مشخص بسیج کند.

تجربه روشن است: هر جا گروهی از انسان‌ها در یک مسیر مشخص فعالیت می‌کنند—از یک کارگاه کوچک تا یک کارخانه بزرگ—در یک بازه زمانی معین، یک «بازده کلی» تولید می‌شود.

پس سؤال اصلی این است: تمدن‌های انسانی، با این حجم عظیم از نیرو و منابع، چه بازدهی تولید می‌کنند و در چه مسیری؟

و مهم‌تر: «جهت تمدن» را چه کسی و با چه سازوکاری تعیین می‌کند، و چگونه از انحراف آن جلوگیری می‌شود؟

جمهوری تمدنی ایران برای ایجاد یک «ثبات تمدنی» و جایگزین کردن ثبات نمادین پادشاهی—بدون تکیه بر وراثت—یک «اساسنامه ملی» را پیشنهاد می‌کند؛ سندی بنیادین که با رأی مستقیم ملت تصویب شده و به عنوان سند هویت تمدنی و زیربنای تمامی قوانین کشور عمل می‌کند.

این اساسنامه، مبنای تدوین قانون اساسی است؛ بنابراین قانون اساسی باید در جهت مفاد اساسنامه تنظیم شود، نه بالعکس.

از آنجا که بحران‌های ایران ریشه‌ای و چندلایه‌اند، اساسنامه باید این واقعیت را مینا قرار دهد و کشور را متعهد کند که برای محورهای بحرانی اصلی، «برنامه»، «زمان‌بندی» و «شاخص‌های سنجش» تعریف شود. در تمدن جدید، هدف صرفاً تولید ثروت خالی نیست؛ هدف، تولید ارزش همراه با حفظ منابع انسانی و طبیعی است.

همچنین باید روشن کند که این تعهدات «قابل بازنگری و به‌روزرسانی» هستند، اما «قابل فراموشی، تعلیق یا تغییر سلیقه‌ای» با رفت‌وآمد دولت‌ها نیستند.

به این ترتیب، ایران می‌تواند با داشتن «هدف»، «جهت» و «زمان»، سریع‌تر و کم‌هزینه‌تر از مسیر آزمون‌وخطای پراکنده به اهداف پیشرفت خود دست یابد.

این اساسنامه، با رأی مستقیم ملت، «جهت تمدن» و «هدف کلان کشور» را در یک افق بلندمدت—برای مثال ۱۰۰ سال—تعریف کرده و مرجع نهایی برای تدوین «برنامه ۱۰۰ ساله توسعه و تعالی تمدنی» خواهد بود.

۲) برنامه ۱۰۰ ساله تمدن و پیشرفت (ریل مشترک کشور + عدم انحراف)

در دل اساسنامه، «برنامه ۱۰۰ ساله تمدن و پیشرفت» تدوین و تصویب می‌شود؛ برنامه‌ای که جهت کلان کشور را مشخص می‌کند و مانع از تغییر مسیرهای هیجانی و کوتاه‌مدت می‌شود.

۲.۱) برنامه ۱۰۰ ساله، ریل حرکت تمدن است و ستون‌های اصلی کشور را شامل می‌شود: محیط زیست و منابع طبیعی، رفاه و اقتصاد، آموزش، زیرساخت، و پیشرفت علمی.

۲.۲) برنامه به بسته‌های اجرایی ۴ ساله تقسیم می‌شود تا هر دولت و هر استان بداند دقیقاً چه مسیر و چه شاخص‌هایی را باید دنبال کند.

۲.۳) مکانیسم بازبینی و به‌روزرسانی (بدون انحراف از جهت تمدنی)

با توجه به پیشرفت‌های روزافزون علمی و فناوری، بسیاری از برآوردهای اولیه در طول زمان تغییر می‌کنند: بعضی هدف‌ها با ابزارهای جدید سریع‌تر و کم‌هزینه‌تر قابل تحقق می‌شوند، و در کنار آن، هدف‌های تازه‌ای در

مسیر تکامل تمدنی پدید می‌آیند که می‌تواند جهت‌گیری‌های کلان را تقویت و کامل‌تر کند.

از این رو، برنامه ۱۰۰ ساله باید علاوه بر ثبات و جلوگیری از انحراف، دارای **پویایی** و سازوکار به‌روزرسانی نیز باشد.

این پویایی از طریق بازبینی‌های دوره‌ای شفاف و قانون‌مند تأمین می‌شود:

الف) بازبینی‌های ۱۰ ساله (به‌روزرسانی ابزارها و زمان‌بندی):

برای تطبیق مسیرها با جهش‌های فناوری و تغییرات بزرگ زمانه؛ اگر ابزارهای جدید (مثل هوش مصنوعی یا انرژی‌های نو) سرعت رسیدن به یک هدف را چند برابر کند، برنامه موظف است مسیر اجرایی و زمان‌بندی را به‌روز کند، بدون آنکه **انحراف سلیقه‌ای** در اهداف راهبردی و تمدنی ایجاد شود.

ب) بازبینی‌های ۲۰ ساله (اصلاح مسیر و ارزیابی انحراف):

برای ارزیابی این که آیا کشور از مسیر تمدنی مصوب منحرف شده یا نه؛ و اگر معلوم شد یک هدف عملی نیست یا هدف والاتری جایگزین آن شده، هدف جدید باید هم‌راستا با ارزش‌های بنیادین و بقای تمدنی باشد، نه در تضاد با آن‌ها.

پ) اصل مشروعیت در بازبینی‌های کلان:

هر تغییر کلیدی در اهداف و جهت‌های کلان برنامه، باید با رأی مستقیم مردم (طبق سازوکار تعریف‌شده در قانون) تصویب شود.

ت) شفافیت بازبینی:

هر بازبینی باید با گزارش عمومی «چه چیزی، چرا، و با چه پیامدی» همراه باشد تا برنامه همیشه قابل فهم و قابل پیگیری بماند.

۲.۴) پایش شاخص‌های قابل آزمون (KPI) و گزارش عمومی

برای اینکه برنامه به شعار تبدیل نشود، پایش آن بر اساس شاخص‌های کلیدی قابل اندازه‌گیری (KPI) و گزارش عمومی انجام می‌شود و هر دولت و هر استان موظف است گزارش دهد چه قدر از شاخص‌های مصوب را جلو برده است.

این گزارش‌ها باید «قابل راستی‌آزمایی» باشند؛ یعنی هر شاخص تعریف روشن، روش اندازه‌گیری مشخص، منبع داده معلوم، و امکان آزمون مستقل داشته باشد.

۳) قانون اساسی (نقشه اجرا + عمومی‌سازی قانون + حاکمیت قانون)

برای اینکه اساسنامه و سایر ارکان سیستم حکومتی شکل اجرایی بگیرد، باید به مجموعه‌ای از قواعد و قوانین تبدیل شود که هم ملت و هم دولت را به پیروی و اجرا موظف کند؛ قواعدی که نقش‌ها، حدود اختیار، و وظایف

هر بخش را روشن کند و جلوی سوءاستفاده را بگیرد. در این مدل، «قانون اساسی» بر مبنای اساسنامه تدوین می‌شود تا مسیر اجرا، تقسیم قدرت، و شیوه‌ی پیشبرد اهداف تمدنی را به صورت شفاف و الزام‌آور مشخص کند.

قانون اساسی باید:

۳.۱) بر مبنای اساسنامه نوشته شود تا نقشه‌ی اجرا، تقسیم قدرت، و مسیر رسیدن کشور به اهداف تمدنی را مشخص کند.

۳.۲) چارچوب راهنمای استان‌ها برای بازنویسی و تصویب قوانین/آیین‌نامه‌های استانی باشد و تصویب نهایی آن با رأی ملت انجام شود.

۳.۳) اصل حاکمیت قانون را تضمین کند: در این سیستم هیچ‌کس بالاتر از قانون نیست؛ از بالاترین مقام تا پایین‌ترین، همه در برابر قانون و مسئولیت‌های خود پاسخگو هستند.

۳.۴) برای عمومی‌سازی قانون (قانون قابل فهم و قابل آموزش)، باید زبان و مبنایی روشن و قابل انتقال به عموم داشته باشد.

از آنجا که یکی از ریشه‌های بی‌قانونی، پیچیدگی قانون و فاصله‌ی آن با فهم عمومی است، و از آنجا که هر کشور با انبوهی از قوانین و آیین‌نامه‌ها روبه‌روست که با گذر زمان معمولاً لایه‌لایه انباشته می‌شوند (قانون‌های تازه وضع می‌شود، اما حذف/تنقیح صریح مقررات منسوخ یا متداخل کمتر رخ می‌دهد)، این سیستم معتقد است برای «عمومی شدن قانون» باید یک مبنای ساده و قابل آموزش وجود داشته باشد. این مبنا جایگزین قانون و حقوق نیست؛ یک قاعده‌ی قابل فهم برای فرهنگ قانون‌پذیری، رفتار شهروندی، و جهت‌دهی اخلاقی کلی به قانونگذاری است که از کودکی آموزش داده می‌شود و در چارچوب حقوق بشر و برابری شهروندی معنا پیدا می‌کند.

یک قاعده اخلاقی-حقوقی قابل درک: «با دیگران چنان رفتار کن که مایل هستی با تو رفتار شود»؛ این اصل به عنوان زیربنای فرهنگ قانون‌پذیری از کودکی آموزش داده می‌شود. «یعنی فرد از کودکی می‌آموزد هر کنش اجتماعی، واکنش و پیامد متناسب دارد و باید مسئولیت آن را بپذیرد.

۳.۵) برای اینکه این مبنا واقعاً در جامعه جا بیفتد، آموزش پایه‌ای قانون‌پذیری و مهارت‌های شهروندی باید از کودکی آغاز شود و تا حد ممکن با زبان مادری انجام گیرد تا فهم و درونی‌سازی عمیق‌تر شود و اثر واقعی‌تری در کاهش بی‌نظمی اجتماعی داشته باشد.

۳.۶) برای حل تعارض‌ها و جلوگیری از خروج مرکز یا استان از چارچوب حقوق بنیادین، وجود یک نهاد مستقل داوری و نگهبانی از قانون اساسی (دادگاه/دیوان قانون اساسی یا هر نامی که بعدها مجلس مؤسسان تعیین کند)

ضروری است؛ این نهاد هم تعارض مرکز-استان را حل می‌کند و هم جلوی نقض حقوق بشر و برابری شهروندی را می‌گیرد.

۴) انتخاب و پاسخگویی سریع، بدون تمرکز قدرت (معماری دو لایه)

برای اینکه مشکل «انتخاب تصادفی و ژنتیکی رهبر» در پادشاهی رفع شود و نیز تمرکز قدرت از یک مرکز واحد گرفته شود، یک مدل جمهوری مبتنی بر انتخاب مستقیم مردم پیشنهاد می‌شود که کشور را با معماری دو لایه اداره می‌کند.

این معماری دو سطح حکمرانی دارد:

۴.۱) حکومت مرکزی فرااستانی (ناظر و هماهنگ‌کننده).

۴.۲) حکومت‌های استانی (مجری اداره داخلی).

اصل کلیدی: حکومت مرکزی حق اداره مستقیم هیچ استانی را ندارد و فقط وظایف ملی/فرااستانی را انجام می‌دهد؛ وظیفه‌ی آن «کنترل خروج استان‌ها از چارچوب اساسنامه و قانون اساسی» و «هماهنگ‌سازی امور مشترک» است، نه ورود به اجرای روزمره استان‌ها.

۴.۱) وظایف حکومت مرکزی (ملی-فرااستانی)

حکومت مرکزی در کار اجرای داخلی هیچ استانی مداخله نمی‌کند و مسئولیت آن به امور ملی و فرااستانی محدود است.

وظایف حکومت مرکزی شامل موارد زیر است:

- مدیریت ارتش، مرزها و دفاع ملی.
- اجرای پروژه‌های زیرساختی و نوسازی فرااستانی (منابع طبیعی ملی) و هماهنگ‌سازی توسعه میان استان‌ها.
- مدیریت بحران‌های پیش‌بینی نشده (فورس‌ماژور) در سطوح ملی؛ به‌گونه‌ای که مدت‌زمان و حدود اختیارات کاملاً شفاف باشد تا راه بر هرگونه سوءاستفاده از وضعیت اضطراری بسته شود.
- برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری منابع طبیعی «ملی/مشاع» برای کل کشور، به‌عنوان پشتوانه‌ی بودجه و منافع عمومی ایران.
- تنظیم و کنترل سازوکار تقسیم بودجه‌ی ملی بین استان‌ها بر اساس قانون اساسی (اصل شفافیت و قانون‌مندی توزیع بودجه).

تبصره (مرزبندی منابع): منابع بومی هر استان—مانند جنگل‌ها، منابع آب درون‌استانی، و کشاورزی—در حوزه اختیار و مدیریت استان است (در حد نظارت استاندار و قوانین استانی).

ثروت‌های ملی نظیر هیدروکربن‌ها (نفت و گاز)، معادن راهبردی و منابع آبی فرامرزی، به عنوان «دارایی‌های مشاع ملی» شناخته شده و مدیریت کلان و سیاست‌گذاری آن‌ها منحصراً در اختیار سطح ملی است و باید در سطح ملی محاسبه، مدیریت و سیاست‌گذاری شود؛ جزئیات این مرزبندی و شیوه محاسبه، در قوانین و آیین‌نامه‌ها تکمیل می‌گردد.

منابع ملی متعلق به منافع کل ایران است و برای تأمین بودجه کشور و منافع عمومی به کار می‌رود؛ منابع محلی و مالیات‌ها نیز طبق قانون، میان استان و کشور تقسیم می‌شود.

۴.۲) وظایف حکومت‌های استانی (اداره داخلی)

حکومت‌های استانی مسئول اداره امور داخلی استان هستند و باید پاسخگویی مستقیم و سریع‌تری نسبت به مردم همان استان داشته باشند.

وظایف حکومت‌های استانی شامل موارد زیر است:

- اداره امور داخلی استان: خدمات عمومی، توسعه محلی، و مدیریت اجرایی روزمره.
- مدیریت نیروهای انتظامی/پلیس در سطح استان در چارچوب قانون ملی و حقوق شهروندی.
- پیگیری و اجرای برنامه‌های توسعه‌ی مصوب در اساسنامه و قانون اساسی در سطح استان، و ارائه گزارش عملکرد به سازوکارهای نظارتی پیش‌بینی‌شده در قانون.

یادداشت روش‌شناختی: این متن «طرح کلی» است و هدف آن تدوین همه جزئیات اجرایی نیست؛ هدف این است که مسیر سوءاستفاده، تجمیع قدرت، و خروج از چارچوب قانون اساسی/اساسنامه بسته شود، جهت تمدنی مشخص شود و معماری انتخابات و پاسخگویی اصلاح گردد؛ تکمیل جزئیات، وظیفه قوانین و مقررات بعدی است.

۵) عوامل کاهش خطر جدایی و تجزیه (قفل‌های همزمان)

خطر جدایی و تجزیه معمولاً زمانی تشدید می‌شود که «منافع شخصی/گروهی» بر «منافع عمومی» غلبه کند؛ چون در عمل، همین غلبه به بی‌عدالتی، تبعیض، و افت کیفیت زندگی منجر می‌شود و در نتیجه انگیزه‌ی فاصله‌گیری از مرکز و گرایش به جدایی را در برخی مناطق افزایش می‌دهد.

در شرایطی که کشورهای همجوار از نظر کیفیت زندگی و ثبات وضع بهتری داشته باشند، استان‌های مرزی ممکن است نسبت به آینده‌ی خود دچار تردید شوند؛ اما اگر این سیستم درست اجرا شود و زندگی مردم بهبود

یابد، نه تنها خطر جدایی کاهش پیدا می‌کند، بلکه الگوی «پیوستن داوطلبانه» برای همکاری‌های منطقه‌ای/تمدنی نیز قابل تصور می‌شود.

این سیستم با چند قفل همزمان، خطر جدایی را کمینه می‌کند:

۵.۱) چارچوب حقوقی مشترک

اساسنامه و قانون اساسی مشترک، ستون وحدت حقوقی کشور است و اجازه نمی‌دهد هر استان مسیر تمدنی و حقوق بنیادین را به سلیقه‌ی خود تغییر دهد.

۵.۲) زبان مشترک + احترام به زبان مادری

زبان مادری طبیعی است و هیچ نهاد یا استانی حق نفی یا تحقیر آن را ندارد؛ همزمان، آموزش «کامل» زبان رسمی مشترک یک الزام ملی است تا هر شهروند در هر نقطه‌ی ایران بتواند زندگی، کار، آموزش، دادخواهی و مشارکت سیاسی داشته باشد و حس غربت نکند.

این سیاست آموزشی (زبان مادری در کنار زبان مشترک) می‌تواند همزمان به شمول اجتماعی و کیفیت یادگیری کمک کند.

۵.۳) حقوق بنیادین و برابری شهروندی (غیرقابل نقض)

اصل کلیدی این است: «حقوق بنیادین و برابری شهروندی در سراسر کشور غیرقابل نقض است و هیچ استان حق تبعیض علیه هیچ شهروندی را ندارد.»
به بیان حقوقی‌تر، هر فرد باید از «حمایت برابر قانون» و «بهره‌مندی برابر از قانون» بدون تبعیض برخوردار باشد و این اصل در همه‌ی سطوح حکمرانی لازم‌الاجراست.

۵.۴) ارتش واحد ملی؛ مأموریت صرفاً مرزی

استان‌ها ارتش ندارند؛ بنابراین ابزار سخت خودمختاری/جدایی از نظر نظامی شکل نمی‌گیرد و امنیت مرزها یکپارچه می‌ماند.
وظیفه ارتش در این مدل «صرفاً» مرزی است: دفاع دوطرفه از مرزها؛ نه اجازه ورود دشمن را می‌دهد و نه اجازه می‌دهد جدایی طلبی مسلحانه از داخل، شکل اجرایی پیدا کند.
همزمان، تصمیم‌گیری‌های کلان دفاعی باید زیر اختیار نهادهای مدنی و در چارچوب قانون اساسی باشد تا ارتش به ابزار سیاست داخلی تبدیل نشود.

۶) ابزار عبور از «صندوق بدون زیرساخت»: اپلیکیشن/پلتفرم ملی (با پیش‌درآمد موج چهارم)

در منطق موج چهارم، مسئله‌ی اصلی این نیست که «کدام ایدئولوژی برنده شود»؛ مسئله این است که ملاک برنامه‌ها از منفعت فردی به منفعت تمدنی تبدیل شود. زیرا هر سیستم سیاسی حتی اگر در آغاز خوب طراحی

شده باشد اگر قفل‌های ضدسوءاستفاده نداشته باشد، به مرور نقطه‌ضعف‌هایی پیدا می‌کند که به افراد منفعت‌طلب امکان دور زدن منافع عمومی را می‌دهد.

به همین دلیل، دموکراسی اگر فقط به صندوق رأی تقلیل پیدا کند، می‌تواند در عمل زیر فشار پول، تبلیغات، شبکه‌های نفوذ و مهندسی افکار منحرف شود؛ چون جامعه یک زیرساخت دائمی و شفاف برای معرفی رسمی، راستی‌آزمایی، و نظارت عمومی ندارد. با بالا رفتن هزینه‌های تبلیغاتی، پیروزی در بسیاری از انتخابات‌ها عملاً نیازمند هزینه‌های سنگین می‌شود؛ و در این حالت، تأمین‌کنندگان این هزینه‌ها می‌توانند نفوذی بیشتر از رأی‌دهندگان در جهت‌دهی نتیجه و مسیر پس از انتخابات پیدا کنند.

از طرف دیگر، طولانی و پرهزینه بودن فرایندهای انتخاباتی، اجرای آن را کند و پرهزینه می‌کند؛ در نتیجه، معمولاً تلاش می‌شود جز در موارد خاص، کمتر به رأی‌گیری‌های عمومی و مکرر متوسل شوند. بنابراین طراحی یک روش نوین کم‌هزینه‌تر و سریع‌تر—در چارچوب قانون و با قفل‌های شفافیت و امنیت—یکی از ضروری‌ترین برنامه‌ها در این زمینه است.

این زیرساخت ملی با هدف پیوند میان «رأی شهروند»، «آگاهی سیاسی» و «پاسخگویی ساختاری» طراحی شده است تا امکان تقلب را سلب و نظارت عمومی را نهادینه کند.

۶.۱) اپلیکیشن ملی (هویت واحد + مشارکت شفاف + نظارت عمومی)

الف) هویت واحد شهروندی (کاهش تقلب هویتی)

هر ایرانی در یک اپلیکیشن ملی با «شناسه یکتای شهروندی» عضو می‌شود تا جعل حساب، چندحسابی و تقلب هویتی به حداقل برسد و اصل «یک شهروند، یک حساب معتبر» تضمین شود.

ب) عمومی‌سازی قانون پایه

مفاد قانون اساسی بنده‌بند در همین سامانه در دسترس قرار می‌گیرد تا مردم واقعاً در جریان قانون پایه باشند و فاصله‌ی قانون با جامعه کم شود (همان هدفی که در عمومی‌سازی قانون گفتیم، اینجا ابزار اجرایی پیدا می‌کند).

پ) معرفی رسمی و برابر کاندیداها (کاهش وزن پول و تبلیغات)

کاندیداهای انتخاباتی به صورت رسمی در همین سامانه معرفی می‌شوند تا «دیده‌شدن پایه» از مسیر برابر و شفاف ممکن شود، هزینه‌ی تبلیغات کاهش یابد و نفوذ پول و شبکه‌های پشت‌پرده در انتخابات کمینه گردد.

ت) قفل‌های ضدسوءاستفاده (حریم خصوصی + ضد ماموریت خزش)

به منظور جلوگیری از «انحراف کارکردی» و سوءاستفاده از داده‌های شهروندی، محدودیت‌های دسترسی باید صریح، صلب و غیرقابل دور زدن باشند:

- حریم خصوصی، حداقل‌گرایی داده، و محدودیت هدف؛ داده فقط برای اهداف مشخص جمع‌آوری و استفاده شود و هر استفاده جدید نیازمند مبنای قانونی روشن، نظارت، و پاسخگویی باشد.
 - نهاد مستقل حفاظت از داده + مسیر شکایت و جبران خسارت.
 - ممیزی مستقل امنیتی و گزارش‌های دوره‌ای عمومی (برای ساختن اعتماد و جلوگیری از فساد پنهان).
 - تفکیک نهادها و اختیارات: مجری سامانه نباید هم‌زمان ناظر خودش باشد، تا تعارض منافع ساختاری شکل نگیرد.
- (ث) انتخابات و رأی‌گیری: محرمانگی + راستی‌آزمایی، بدون «رسید رأی»
درباره رأی‌گیری، این بند باید دقیق باشد چون هم تقلب مهم است هم آزادی رأی:
- «محرمانگی انتخاب سیاسی» باید حفظ شود.
 - در عین حال، رأی‌دهنده باید بتواند «صحت ثبت رأی» خود را راستی‌آزمایی کند، بدون اینکه رأی او به هویت واقعی‌اش قابل انتساب شود (ایده‌ی راستی‌آزمایی فردی/عمومی در رأی‌گیری‌های قابل‌راستی‌آزمایی).
 - به منظور انسداد مسیر «خرید و فروش رأی» یا اعمال فشار، سامانه باید ویژگی «عدم صدور رسید قابل‌اثبات» را تضمین کند؛ به‌گونه‌ای که هیچ شهروندی نتواند انتخاب خود را به شخص ثالث اثبات نماید.
 - رای کاهش خطا و تقلب‌های حداقلی، سامانه باید برای همه رأی‌دهندگان یک مرحله‌ی نهایی بازبینی قرار دهد تا رأی‌دهنده پیش از ثبت قطعی، انتخاب خود را برای آخرین بار مشاهده و تأیید کند؛ پس از تأیید نهایی، رأی باید به‌صورت غیرقابل‌تغییر ثبت و قفل شود و هرگونه عملیات بعدی فقط در قالب ثبت‌های قابل‌ممیزی انجام گیرد.

۷) نهاد قانون‌گذاری: مجلس مرکزی و مجالس استانی

با توجه به اهمیت قانون اساسی، دو نهاد اساسی دیگر هم باید در همین چارچوب جدید بازطراحی شوند: **مجلس قانون‌گذاری و قوه قضاییه مستقل**؛ چون تجربه جهانی نشان داده باگ‌های اصلی دموکراسی اغلب در همین دو جا ظاهر می‌شود: مجلس‌هایی که زیر سلطه دولت/حزب حاکم می‌روند، گرفتار فساد و لابی و بن‌بست می‌شوند، و قوه‌های قضایی‌ای که به ابزار سیاسی تبدیل می‌شوند.

۷.۱) مسئله‌های رایج در مجالس موجود

در بسیاری از کشورها، مشکل مجلس نه فقط شیوه انتخابات، بلکه سه چیز است:

- سلطه‌ی قوه مجریه بر مجلس و تبدیل نمایندگان به «رأی‌دهنده‌های حزبی» بدون اختیار واقعی.
- نفوذ لابی‌ها و منافع خاص در فرایند قانون‌گذاری و برنامه‌ریزی تقنینی.
- بن‌بست تقنینی (gridlock)؛ یعنی ناتوانی در تصمیم‌گیری درباره‌ی مسائلی که وظیفه مستقیم مجلس است، به‌خاطر تعارض منافع حزبی/گروهی.

در این مدل، مجلس باید طوری طراحی شود که:

- نه زیر سلطه قوه مجریه برود،
- نه به میدان لابی‌های غیرشفاف تبدیل شود،
- و نه به‌خاطر سازوکارهای معیوب، در مسائل حیاتی دچار فلج مزمن شود.

۷.۲) مجلس مرکزی (قانون‌گذاری ملی)

در هر نظام حکومتی، قانون‌گذاری یکی از سه ستون اصلی قدرت است. تجربه‌ی دموکراسی‌های موجود نشان داده است که اگر مجلس به ضمیمه‌ی دولت، یا به میدان لابی‌های پنهان و کشمکش‌های حزبی تبدیل شود، نه تنها کیفیت قانون پایین می‌آید، بلکه اعتماد عمومی و امکان اصلاح آرام هم آسیب می‌بیند. مجلس در این الگو، فراتر از مداخله در جزئیات اجرایی، وظیفه «طراحی قواعد کلان» و «صیانت از ریل‌گذاری تمدنی» را بر عهده دارد. تا «مداخله‌گر در جزئیات اداره‌ی روزمره». به همین دلیل، در این مدل مجلس مرکزی و مجالس استانی به‌گونه‌ای طراحی می‌شوند که هم نمایندگی واقعی داشته باشند و هم از سلطه‌ی مجریه و لابی‌های غیرشفاف تا حد ممکن مصون بمانند.

۷.۲.۱) مأموریت

مجلس مرکزی نهاد قانون‌گذاری در سطح ملی است و فقط در حوزه‌های کلان قانون وضع می‌کند: حقوق بنیادین و آزادی‌ها، چارچوب اقتصادی و مالی کشور، منابع مشاع و بودجه ملی، دفاع و سیاست خارجی، و استانداردهای حداقلی حقوق شهروندی. جزئیات اجرایی و محلی قوانین در سطح استان‌ها و توسط مجالس استانی تنظیم می‌شود، در چارچوب همین اصول.

۷.۲.۲) ترکیب و انتخاب

اعضای مجلس مرکزی با رأی مستقیم مردم در استان‌ها انتخاب می‌شوند؛ تعداد کرسی‌های هر استان بر اساس جمعیت تعیین می‌شود، به‌گونه‌ای که هر استان حداقل نمایندگی تضمین شده داشته باشد.

ثبت‌نام، معرفی و پایش اولیه‌ی کاندیدها از طریق سامانه‌ی ملی انجام می‌شود تا هزینه‌ی دیده‌شدن کاهش یابد و وزن پول و تبلیغات در دسترسی به اطلاعات کمتر شود.

۷.۲.۳) استقلال از قوه مجریه

برای جلوگیری از ادغام مجلس در دولت، قانون اساسی ترکیب دوگانه را محدود می‌کند: اعضای دولت/کابینه حق داشتن کرسی رأی‌دهنده در مجلس را ندارند و در صورت قبول مسئولیت اجرایی، عضویت آن‌ها در مجلس تعلیق/منتفی می‌شود.

برنامه‌ریزی تقنینی (دستور کار قانون‌گذاری) توسط خود مجلس، از طریق هیئت رئیسه و کمیسیون‌های تخصصی، تنظیم می‌شود و دولت فقط یکی از پیشنهاددهندگان دستور کار است، نه تعیین‌کننده‌ی انحصاری آن.

معیار اساسی هر قانون، اساسنامه‌ی کشور است و هیچ قانون‌گذار ملی یا استانی حق ندارد قانونی مغایر با اصول و جهت‌گیری‌های بنیادین آن تصویب کند؛ در صورت تعارض، اساسنامه و قانون اساسی برتر است و نهاد نگهبان قانون اساسی موظف به ابطال آن قانون خواهد بود.

۷.۳) مجالس استانی (قانون‌گذاری محلی)

۷.۳.۱) مأموریت

هر استان مجلس استانی خود را دارد که در حوزه‌های محلی قانون‌گذاری می‌کند: خدمات عمومی، توسعه محلی، فرهنگ و آموزش محلی، و مقررات اجرایی، در چارچوب قانون اساسی و حقوق بنیادین.

۷.۳.۲) حدود و ممنوعیت‌ها

- هیچ قانون استانی نمی‌تواند حقوق بنیادین، برابری شهروندی، یا اصول اساسنامه و قانون اساسی را نقض کند.
- در صورت تعارض میان قانون استانی و قانون اساسی/حقوق بنیادین، دیوان قانون اساسی (یا نهاد نگهبان قانون اساسی) مرجع نهایی داور است.

۸) قوه قضاییه مستقل و غیرسیاسی

قوه قضاییه به عنوان «سیستم ایمنی تمدن»، نهادی کاملاً مستقل است که وظیفه صیانت از قانون اساسی و حقوق بنیادین در برابر هرگونه تجاوز (حتی از سوی دولت) را بر عهده دارد. در جهانی که در اکثر کشورها استقلال قضایی و توان محدود کردن حکومت رو به تضعیف است، قوه قضاییه آخرین خط دفاعی در برابر تمرکز قدرت و نقض حقوق مردم است.

۸.۱) مسئله‌های رایج در قوه قضائیه

تجربه بسیاری از کشورها نشان داده که وقتی قوه قضائیه زیر نفوذ مستقیم دولت، حزب یا مجلس قرار بگیرد، سه اتفاق تکرارشونده رخ می‌دهد:

- استقلال قضات تضعیف می‌شود و مردم دستگاه قضایی را «بزار سیاسی» می‌بینند.
 - اعتماد عمومی به عدالت و بی‌طرفی کاهش می‌یابد و احساس «عدالت برای قدرتمندان» جا می‌افتد.
 - تعادل قوا به هم می‌خورد و راه برای تمرکز قدرت و فساد ساختاری باز می‌شود.
- به همین دلیل، استقلال قوه قضائیه باید هم در قانون اساسی تضمین شود و هم در عمل، از هرگونه نفوذ و فشار مستقیم و غیرمستقیم مصون بماند.

۸.۲) مأموریت قوه قضائیه

«قوه قضائیه نهادی مستقل است که وظیفه اصلی آن تضمین اجرای قانون، رسیدگی عادلانه به دعاوی و تخلفات، و حفاظت از حقوق بنیادین شهروندان در برابر هر نوع نقض قانون—چه از سوی اشخاص حقیقی، چه نهادها و مقامات—است.»

در این معماری، قوه قضائیه باید هم نگهبان قانون اساسی و کرامت انسان باشد، هم ضامن دسترسی برابر همه شهروندان به عدالت، فارغ از ثروت، نفوذ و موقعیت سیاسی.

۸.۳) ساختار

برای پیوند زدن استقلال ملی با دسترسی محلی به عدالت، ساختار قوه قضائیه دو لایه دارد:

- دیوان عالی ملی:
- نظارت بر اجرای قانون اساسی و مطابقت قوانین و رویه‌ها با آن.
- حل تعارض احکام و اختلاف‌های میان مرکز و استان‌ها.
- رسیدگی به پرونده‌های بزرگ نقض حقوق بنیادین و سوءاستفاده از قدرت.
- دادگاه‌های استانی:
- رسیدگی به بیشتر پرونده‌ها در سطح استان و زندگی روزمره شهروندان.
- اجرای عادلانه قانون با استقلال کامل در چارچوب قانون اساسی و نظارت دیوان عالی.
- تضمین دسترسی آسان، کم‌هزینه و به‌موقع مردم به عدالت، با رعایت رویه‌های واحد ملی.

برای اینکه قوه قضاییه هم مستقل باشد و هم پاسخگو، انتخاب و کار قضات باید بر چند اصل استوار باشد:

- دو مرحله شفاف و غیرسیاسی در انتخاب قضات عالی‌رتبه:
 - ۱) فیلتر حرفه‌ای: کمیسیونی مستقل متشکل از حقوق‌دانان، قضات منتخب همکاران و نمایندگان صنفی/شهروندی، شایستگی علمی، تجربه، استقلال از احزاب و صلاحیت اخلاقی نامزدها را بررسی و فهرست کوتاه تهیه می‌کند.
 - ۲) مشروعیت‌بخشی دموکراتیکِ مشروط: قضات دیوان عالی پس از احراز صلاحیت فنی، با رأی اکثریت کیفی (دوسوم) نهاد منتخب تأیید می‌شوند تا از تصاحب حزبی دستگاه قضا جلوگیری شود.
- دوره خدمت و امنیت شغلی:
 - دوره خدمت قضات عالی‌رتبه بلندمدت ولی محدود (مثلاً ۱۲ سال غیرقابل تمدید) است تا هم استقلال رأی داشته باشند و هم در برابر جامعه پاسخگو بمانند.
 - عزل یا تعلیق قضات فقط در صورت تخلف جدی، فساد یا نقض آشکار اصول استقلال و بی‌طرفی، و از طریق روندی شفاف، عادلانه و با حق دفاع کامل ممکن است.
- هیئت انضباطی و بودجه مستقل:
 - نظارت بر رفتار و تخلفات احتمالی قضات بر عهده هیئتی مستقل است که جدا از دولت و مجلس عمل می‌کند و خود نیز بر اساس همین اصول استقلال انتخاب می‌شود.
 - بودجه قوه قضاییه به صورت مستقل و شفاف تعیین می‌شود تا ابزار فشار سیاسی یا محلی بر روند دادرسی نباشد.
- آموزش مداوم و پیوند با آگاهی شهروندی:
 - آموزش مداوم قضات در حوزه حقوق بشر، اصول دادرسی عادلانه و آگاهی شهروندی الزامی است تا قوه قضاییه نه فقط مجری قانون، بلکه نگهبان جهت تمدنی و کرامت انسان باشد.
 - دسترسی عمومی به اطلاعات پایه‌ای درباره حقوق شهروندی، روند دادرسی و نمونه احکام مهم، از طریق سامانه‌های شفاف دیجیتال، بخشی از مأموریت این قوه است و به اعتماد و مشارکت مردم در حفظ عدالت کمک می‌کند.

در گذار از یک سیستم ایدئولوژیک تمامیت‌خواه که در همه ارکان یک تمدن نفوذ کرده است، یکی از مهم‌ترین کارها این است که ایدئولوژی با «واقعیت هستی» و با روشننگری نسبت به سازوکارهای واقعی قدرت جایگزین شود؛ برای مردمی که سال‌ها و قرن‌ها زیر سلطه‌ی یک سیستم موهوم بوده‌اند. آن‌چه امروز در ایران می‌گذرد، یک «جابجایی ساده‌ی ایدئولوژی» نیست؛ دگردیسی از یک سیستم بسته به یک سیستم آگاه است. اگر این دگردیسی بر اساس اصول درست انجام نشود، فاجعه‌ی پس از آن می‌تواند از آن‌چه در این سال‌ها تجربه کرده‌ایم هم فلاکت‌بارتر باشد.

۹.۱) نیروی درونی تمدنی، نه خداجوی موهوم

آن نیروی عمیق درونی که مذاهب تاریخی بر آن سوار شده‌اند، در این خوانش لزوماً «خداجویی» به معنای کلاسیک نیست؛ بلکه یک نیروی زیستی-روانی خاص موجودات فوق‌اجتماعی و سوپراجماعی است که آن‌ها را به سمت همیت، همراهی، همکاری، اعتماد و تبعیت از سیستم تمدنی می‌کشاند. این همان نیرویی است که اگر درست هدایت شود، بنیان تمدن را می‌سازد؛ اما در تاریخ بارها به‌عنوان «نیروی خداجوی» تعبیر شده و به‌جای پیوند آگاهانه با تمدن، به تبعیت از موجودی موهوم و بیرونی نسبت داده شده است، تا منافع ناشی از آن به‌سوی متولیان ایدئولوژی که خود را نمایندگان انحصاری خدا/حقیقت می‌دانند، کانالیزه شود.

تاریخ نشان می‌دهد افراد فرصت‌طلب همواره کوشیده‌اند این نیروی جمعی را با مفاهیمی چون مرز، مذهب و پول به نفع خود جهت‌دهی کنند: با ایجاد محرومیت، تغذیه‌ی ترس، و وعده‌ی ناجی خیالی، این نیرو را به ابزار کنترل تبدیل کرده‌اند و اطاعت از ساختار قدرت خود را به‌نام اطاعت از خدا جا زده‌اند.

۹.۲) جایگزینی ایدئولوژی با «تکامل تمدن به سمت آگاهی»

آنچه در بسیاری از سیستم‌های حکومتی امروز به فراموشی سپرده شده، پایه‌های واقعی تمدن است. برخلاف تصور رایج، تمدن بر پول، مرز و مذهب بنا نشد؛ ریشه‌ی شکل‌گیری تمدن، همراهی، همکاری، تعامل و اعتماد متقابل میان انسان‌ها بوده است. این همان نیروی واقعی انسان است: تبعیت آگاهانه از منطق تمدن، نه از ایدئولوژی.

اما در طول تاریخ، با انحراف این نیروی واقعی به سمت ایدئولوژی‌های کلاسیک (مذهبی و غیرمذهبی)، مسیر تکامل انسان منحرف شد و قدرت، این نیرو را به ابزار ترس، جدایی و تبعیت کور تبدیل کرد. آن‌چه در این مرحله باید جایگزین شود، بازگشت به واقعیت همین نیرو است؛ یعنی **تکامل تمدن به سمت آگاهی**. مطالعات

و تجربه جوامع پیشرو نشان می‌دهد هر جا سطح آگاهی فردی و جمعی بالاتر است، هم کیفیت زندگی بهتر است و هم میزان جرم و تخلف، چه فردی و چه گروهی، به‌طور محسوسی پایین‌تر است.

- در سیستم نوین، معیار نهایی باید بر مبنای همین واقعیت تنظیم شود: **ارتقای سطح آگاهی فردی و جمعی**؛ به عنوان غایت اصلی تکامل تمدنی و معیار نهایی سنجش کیفیت حکمرانی.

- **حذف سیستماتیک موانع آگاهی**؛ تقلیل عوامل سرکوب‌کننده‌ی ذهن از جمله «ترس مزمن»، «دروغ ساختاری» و «انباشت مهندسی‌شده‌ی اطلاعات غلط».

- **صیانت از اراده‌ی آزاد**؛ تقویت ظرفیت‌های ادراکی انسان برای «مشاهده‌ی واقعیت»، «درک سیستمی» و «انتخاب مسئولانه» در تمامی سطوح حیات اجتماعی.

نه گسترش یک مکتب، یک فرقه، یک فرد یا یک روایت بسته از حقیقت.

ساختار حکومت باید طوری طراحی شود که:

- قدرت نتواند آن نیروی درونی اجتماعی-تمدنی را دوباره به ابزار ترس و تبعیت کور تبدیل کند؛
- و مسیر طبیعی این نیرو به سمت همیت، همراهی، همکاری و اعتماد جمعی، در قالب نهادهای شفاف، پاسخگو و ضدتجمیع قدرت حمایت شود.

نکته مهم این است که همین اصول تمدنی—همیت، همراهی، همکاری، اعتماد متقابل و شفافیت—عوامل اصلی‌ای هستند که **آگاهی فردی و جمعی را بالا می‌برند**؛ یعنی همان چیزهایی که تمدن را می‌سازند، اگر درست نهادینه شوند، به تدریج سطح آگاهی را هم بالا می‌کشند و نیاز به ایدئولوژی‌های ترس‌محور را از بین می‌برند.

۹.۳ آگاهی به‌جای ایمان اجباری

پیش از پرداختن به این موضوع، یک نکته مهم است: عواملی که کارایی ذهن و سطح آگاهی را بالا می‌برند، به‌طور قابل توجهی با همان عواملی هم‌پوشانی دارند که تمدن را شکل می‌دهند. این یعنی انحراف از هدف تمدنی، فقط مسیر تکامل تمدن را منحرف نکرده، بلکه بسیاری از بحران‌های روانی، اجتماعی و فردی بشر امروز را هم رقم زده است. یافته‌ها نشان می‌دهد ویژگی‌هایی مانند مهربانی، همراهی، همکاری، سلامت جسم و روان، اعتماد، و دوری از دروغ و اطلاعات غلط، ذهن انسان را به سمت آگاهی سوق می‌دهد. جامعه‌ای که به‌جای تکیه بر روش‌های ترس‌محور و ایدئولوژیک، با این اصول اداره شود، یک تمدن زنده، پویا و رو به جلو خواهد بود؛ نه تمدنی بسته، قفل‌شده و شکسته.

در منطق موج چهارم، «آگاهی» به تدریج جای ایمان اجباری را در سیاست می‌گیرد: آگاهی یعنی انسان بداند چه نیروهایی درون او فعال است (ترس، حرص، نیاز به تعلق)، بفهمد چگونه می‌تواند آن‌ها را بشناسد و مدیریت کند، و بداند برای رسیدن به آگاهی، ابتدا باید از سطح ترس و معامله عبور کند و تصمیم‌هایش را بر مبنای آگاهی و پیامدهای واقعی بگیرد، نه صرفاً بر مبنای ایدئولوژی، وعده و تهدید.

حکومت در این مدل، وظیفه دارد با برنامه‌ریزی درست، بستر این شرایط را برای جامعه فراهم کند: یعنی تا حد ممکن جریان اطلاعات غلط و فریبنده را محدود کند، راستگویی و شفافیت را در نهادها نهادینه کند، و شرایط آرامش و امنیت اجتماعی را فراهم آورد؛ به گونه‌ای که شهروند بتواند بدون ترس مزمن و زیر سیل دروغ ساختاری، آگاهی خود را رشد دهد.

۹.۴) قواعد حکومتی ضدایدئولوژی

برای جلوگیری از بازتولید ایدئولوژی قدرت در این مدل:

- هیچ مذهب، مکتب، حزب یا گروهی حق ندارد خود را «ایدئولوژی رسمی حکومت» یا «نماینده‌ی انحصاری حقیقت» معرفی کند و بر این اساس برای خود امتیاز قانونی تعریف کند.
- اساسنامه و قانون اساسی، جهت تمدن را بر مبنای کرامت انسان، آزادی، برابری، اعتماد، همراهی و آگاهی تثبیت می‌کنند؛ هر قانونی که این اصول را نقض کند—حتی به نام دین، انقلاب یا امنیت—باید توسط نهاد نگهبان قانون اساسی متوقف شود.
- جهان‌بینی‌ها و روایت‌های مختلف در حوزه‌ی فرهنگ، آموزش و گفت‌وگو آزادند، اما هیچ‌کدام به «کتاب مقدس الزام‌آور حکومت» تبدیل نمی‌شوند و دولت حق ندارد هیچ قرائتی را تنها روایت مجاز از حقیقت اعلام کند.

با این جایگزینی و ملاحظات، احتمال بروز مجدد دیکتاتوری و ایدئولوژی قدرت به شدت محدود می‌شود و در کنار آن، تکامل جامعه به سمت آگاهی و کیفیت واقعی زندگی سرعت می‌گیرد؛ جامعه‌ای که در آن، تمرکز از زیاده‌خواهی، فریب و دروغ، به سوی واقعیت زندگی و اهداف اصیل انسانی—آرامش، آسایش، امنیت، آزادی و عشق—جابه‌جا می‌شود.

۹.۴.۱) چشم‌انداز جامعه‌ای بدون ایدئولوژی قدرت

جامعه‌ای را تصور کن که در آن:

- به جای حسادت، مردم به هم کمک می‌کنند؛
- به جای رقابت فرساینده، همراهی و هم‌افزایی را انتخاب می‌کنند؛

- به‌جای خیانت و ترس، اعتماد می‌سازند؛
- به‌جای اسراف و مصرف‌زدگی، آگاهانه و مسئولانه مصرف می‌کنند؛
- و به‌جای دروغ و فریب، راست‌گویی و شفافیت هنجار مشترک است.

چنین جامعه‌ای چه شکلی خواهد بود؟

جامعه‌ای که در آن، بهشت وعده‌داده‌شده به «پس از مرگ» موکول نمی‌شود؛ بلکه به‌صورت یک «بهشت واقعی روی زمین» در کیفیت روابط، آرامش روانی، امنیت، آزادی و عشق روزمره تجربه می‌شود. این تصویر نه یک شعار، بلکه خروجی طبیعی معماری‌ای است که راه ایدئولوژی قدرت را می‌بندد و مسیر نیروی درونی تمدنی انسان را به سمت آگاهی و همراهی باز می‌گذارد.

بخش پنجم: رفرنس‌ها

پشتوانه‌های علمی و داده‌ای طرح «جمهوری تمدنی ایران»

این طرح فقط یک پیشنهاد نظری نیست و در طراحی آن تا حد امکان از داده‌ها و یافته‌های تجربی در حوزه‌های حکمرانی، روان‌اجتماعی، اقتصاد سیاسی و مطالعات دموکراسی استفاده شده است. در این بخش، مهم‌ترین پایه‌های علمی هر بخش کلیدی به‌صورت فشرده توضیح داده می‌شود تا مبانی استدلالی هر ادعا شفاف گردد، بدون آنکه خوانش راهبردی متن تحت‌الشعاع ادبیات غلیظ دانشگاهی قرار گیرد.

۱) جامعه پس از خشونت سنگین و ترومای اجتماعی

بخش «جامعه پس از خشونت سنگین» و مفهوم «برانگیختگی مزمن» جامعه، بر ادبیات روان‌اجتماعی مربوط به اثر اعتراضات خشونت‌بار، سرکوب و قتل‌های سیاسی بر PTSD، moral injury و سلامت روان جمعی تکیه دارد. مطالعات مربوط به اعتراضات شهری، نشان داده‌اند که سرکوب و خشونت می‌تواند سال‌ها بعد هم سطح اضطراب، خشم و ریسک واکنش‌های تند و ناگهانی را بالا نگه دارد و اگر این وضعیت به‌درستی مدیریت نشود، هم احتمال انفجارهای کور بالا می‌رود و هم سرمایه اجتماعی فرسوده می‌شود. به همین دلیل در طرح، بر «پخش تنش» از طریق تصمیم‌گیری استانی و دور کردن همه فشارها از یک مرکز، و نیز بر ایجاد سازوکارهایی برای تخلیه مسالمت‌آمیز و جهت‌دهی آگاهانه انرژی اجتماعی تأکید شده است.

۲) خلأ ایدئولوژیک پس از گذار و خطر پوپولیسم و فرقه‌گرایی

تجربه گذار در بسیاری از کشورها نشان داده است که حذف یک ایدئولوژی سخت‌گیر و تمامیت‌خواه، اگر با یک چارچوب ارزشی حداقلی و مشترک جایگزین نشود، می‌تواند فضای مناسبی برای رشد پوپولیسم، فرقه‌گرایی و «منجی‌گرایی انتقام‌محور» ایجاد کند. این طرح به‌جای جایگزین کردن یک ایدئولوژی با ایدئولوژی دیگر، پیشنهاد می‌کند «اساسنامه تمدنی» و اصولی مانند کرامت انسان، آزادی، برابری حقوقی و حقوق بشر به‌عنوان کف مشترک غیرایدئولوژیک پذیرفته شود تا هم قدرت محدود شود و هم خلأ معنایی به افراط تازه منجر نشود.

۳) آنتروپی حکمرانی، بازده تمدنی و تمرکززدایی

مفهوم «بازده تمدنی» در متن، تلاشی است برای ساده‌سازی بحث‌های مرتبط با کارآمدی حکومت، کیفیت سیاست‌گذاری و نسبت ورودی‌های یک کشور با خروجی‌های قابل لمس مثل رفاه، نظم، نوآوری و امید. این بخش بر دو دسته شواهد تکیه دارد:

- شاخص‌های جهانی حکمرانی، حاکمیت قانون و کارآمدی دولت) مانند WGI و Rule of Law (Index) که نشان می‌دهند کشورهایی با حکمرانی باکیفیت، فساد کمتر و پاسخگویی بیشتر، منابع خود را مؤثرتر به رفاه و توسعه تبدیل می‌کنند.
- پژوهش‌های مربوط به تمرکززدایی مالی و اداری که نشان می‌دهد در چارچوب حکمرانی خوب، نزدیک کردن تصمیم به مسئله (به‌ویژه در سطح محلی و منطقه‌ای) می‌تواند به بهبود کارآمدی خدمات عمومی و نتایج اجتماعی منجر شود.

بر همین اساس، «جمهوری استانی» طوری طراحی شده که نقش مرکز را از «مدیر مستقیم همه چیز» به «هماهنگ‌کننده، نگهبان قانون و متولی منابع مشاع» تبدیل کند و اختیار اداره روزمره، بخشی از مالیات و تصمیم‌گیری توسعه‌ای را به استان‌ها بسپارد تا آنتروپی بوروکراتیک کم و بازده تمدنی زیاد شود.

۴) شکاف مرکز-پیرامون، نابرابری و حس تعلق

بخش شکاف مرکز-پیرامون و بحث «هم‌زمان حس اختیار و حس تعلق»، بر ادبیات گسترده‌ای درباره رابطه تمرکزگرایی، نابرابری منطقه‌ای، تحرک اجتماعی و تنش‌های مرکز-حاشیه تکیه دارد. پژوهش‌های جدید نشان داده‌اند که تمرکز بیش از حد منابع و تصمیم‌گیری در پایتخت‌ها، می‌تواند به کاهش اعتماد مناطق پیرامونی، نابرابری فرصت و در نهایت بی‌ثباتی سیاسی و اجتماعی منجر شود؛ در حالی که مدل‌های موفق‌تر، ترکیبی از «اختیار محلی واقعی» و «چارچوب ملی مشترک» را به کار می‌گیرند. از این‌رو، در طرح بر اختیارات واقعی استانی، مرزبندی دقیق منابع ملی/محلی و قفل‌های حقوقی برای حفظ برابری شهروندی و وحدت ملی تأکید شده است.

۵) دموکراسی صندوق‌محور، الیگارشی و قانون آهنین

نقد «دموکراسی صندوق محور بدون زیرساخت» در متن، بر ترکیب دو خط پژوهش استوار است:

- بحث کلاسیک «قانون آهنین الیگارش (Michels)» که توضیح می‌دهد چگونه سازمان‌های بزرگ، حتی دموکراتیک، در غیاب قفل‌های ساختاری، به سوی تمرکز قدرت در دست اقلیت حرکت می‌کنند.
- پژوهش‌ها و تحلیل‌های جدید درباره نفوذ پول، لابی‌ها و رسانه‌های انبوه بر انتخابات، که نشان می‌دهند در صورت وابستگی شدید رقابت سیاسی به هزینه‌های تبلیغاتی، احتمال **capture** دموکراسی توسط شبکه‌های ثروت و نفوذ بالا می‌رود.

بر اساس همین شواهد است که طرح، «اپلیکیشن/پلتفرم ملی» را به‌عنوان زیرساخت مکمل صندوق پیشنهاد می‌کند: برای معرفی رسمی برابر، شفافیت مالی، کاهش وزن تبلیغات پولی، و امکان نظارت و مشارکت دائمی شهروندان؛ در عین حال با قفل‌های حریم خصوصی، حداقل‌گرایی داده و **receipt-freeness** تا این زیرساخت خود به ابزار کنترل و سرکوب تبدیل نشود.

۶) اصول حاکمیت قانون و استقلال قوه قضاییه

بخش قوه قضاییه و تعریف آن به‌عنوان «سیستم ایمنی تمدن» بر استانداردهای بین‌المللی استقلال قضایی و حاکمیت قانون تکیه دارد. اصولی مانند: جدایی ساختاری از قوه مجریه و مقننه، امنیت شغلی قضات، انتخاب شفاف و غیرسیاسی، هیئت‌های انضباطی مستقل و بودجه مستقل، همگی در اسناد سازمان ملل، شورای اروپا و راهنماهای تخصصی قوه قضاییه به‌عنوان پایه‌های استقلال قضایی ذکر شده‌اند. همچنین شاخص‌های **Rule of Law** به‌طور تجربی نشان داده‌اند کشورهایی با استقلال قضایی قوی‌تر، هم فساد پایین‌تری دارند و هم اعتماد عمومی و کیفیت سرمایه‌گذاری و توسعه در آن‌ها بالاتر است. این همان منطقی است که در طرح، به زبان ساده‌تر و در قالب «سیستم ایمنی تمدن» ترجمه شده است.

۷) قانون، آموزش شهروندی و سرمایه اجتماعی

بخش‌های مربوط به «عمومی‌سازی قانون»، «قاعده طلایی رفتار با دیگران» و آموزش حقوق شهروندی از کودکی، هم با یافته‌های سرمایه اجتماعی و هم با ادبیات آموزش مدنی هم‌خوان است. پژوهش‌ها نشان داده‌اند که جوامعی با سطح بالاتر اعتماد و شبکه‌های اجتماعی سالم‌تر، معمولاً نرخ پایین‌تری از جرم، فساد و خشونت دارند. همچنین برنامه‌های آموزش حقوق شهروندی و مشارکت، وقتی به زبان قابل‌فهم و نزدیک به تجربه روزمره ارائه شوند، می‌توانند در بلندمدت به افزایش قانون‌پذیری و کاهش تعارضات کمک کنند. در متن، این یافته‌ها به شکل قابل‌فهم و ساده (آموزش قانون به زبان مادری، قاعده رفتاری قابل‌فهم، و گره زدن آن به سامانه ملی) ترجمه شده‌اند.

۸) آگاهی، کیفیت زندگی و کاهش جرم/تخلف

در بخش «نسبت با ایدئولوژی و نیروی خدانشناسی» و «آگاهی به جای ایمان اجباری»، ادعای کلیدی این است که عواملی مثل همراهی، همکاری، اعتماد، مهربانی و سلامت روان، هم پایه‌های تمدن را تقویت می‌کنند و هم سطح آگاهی فردی و جمعی را بالا می‌برند و به کاهش جرم و تخلف کمک می‌کنند. این ادعا بر ترکیبی از مطالعات سرمایه اجتماعی، اعتماد، پیوندهای اجتماعی و جرم استوار است که نشان می‌دهند هرچه شبکه‌های اعتماد و پیوند مثبت در جامعه قوی‌تر باشد، احتمال جرم و رفتارهای ضد اجتماعی پایین‌تر است و کیفیت زندگی و احساس امنیت ذهنی بالا می‌رود. در طرح، این یافته‌ها به صورت یک جهت‌گیری تمدنی فرموله شده‌اند: «تکامل تمدن به سمت آگاهی» به جای گسترش اجباری هر نوع ایدئولوژی، و طراحی حکومتی که این جهت را تقویت کند نه سرکوب.

۹) سوپراجتماعی بودن انسان، تمدن زنده و آگاهی

بخش‌های موج چهارم که انسان را «موجود سوپراجتماعی» می‌بینند و تمدن را مانند یک «موجود زنده چندلایه» توصیف می‌کنند، بر چند خط پژوهش در زیست‌شناسی تکاملی، علوم اعصاب اجتماعی و نظریه همکاری تکیه دارند. شواهد تکاملی و مقایسه‌ای نشان می‌دهد که انسان در مقایسه با اکثر گونه‌ها، سطح بسیار بالاتری از وابستگی متقابل، همکاری در گروه‌های بزرگ و حساسیت به هنجارهای جمعی دارد؛ به همین دلیل در برخی منابع از انسان به عنوان گونه‌ای «فوق اجتماعی» یا «هایپرسوشال» یاد می‌شود.

مطالعات «مغز اجتماعی» و تکامل همکاری نشان داده‌اند که همکاری و شناخت پیچیده در انسان هم‌زمان همدیگر را تقویت کرده‌اند: تعامل در گروه‌های بزرگ، منجر به فشار انتخابی جهت ارتقای توان شناختی شده و این تکامل ادراکی، خود بستری همکاری‌های پیچیده‌تر را فراهم آورده است. این همان چیزی است که در متن، به صورت ساده با این ایده بیان شده که «هرچه تمدن به سمت همیت، همراهی، همکاری و اعتماد برود، آگاهی فردی و جمعی هم بالاتر می‌رود و برعکس.»

از طرف دیگر، پژوهش‌های مربوط به اعتماد، سرمایه اجتماعی و جرم نشان داده‌اند که در جوامعی که اعتماد متقابل، شبکه‌های همکاری و هنجارهای انصاف قوی‌تر است، هم سطح جرم و خشونت پایین‌تر است و هم احساس امنیت و کیفیت زندگی بالاتر. این یافته‌ها پشتوانه این ادعا در متن هستند که: «همان عواملی که تمدن را می‌سازند (اعتماد، همکاری، انصاف، راست‌گویی)، همان‌ها هم آگاهی را بالا می‌برند و نیاز به ایدئولوژی‌های ترس‌محور را کاهش می‌دهند.»

در نهایت، تصور تمدن مانند یک «موجود زنده چندلایه» که ورودی، خروجی، سیستم ایمنی، حافظه و سیستم عصبی دارد، استعاره‌ای است که روی ایده‌های بین‌رشته‌ای درباره سیستم‌های پیچیده اجتماعی و شبکه‌های حکمرانی سوار است، اما برای مخاطب عمومی ساده‌سازی شده؛ هدفش این است که نشان دهد تمدن، صرفاً

جمع جبری افراد نیست، بلکه یک سیستم پویا با بازخورد، یادگیری و آسیب‌پذیری‌های خاص خود است که می‌توان آن را مهندسی و مراقبت کرد.